

همة اعضای قبیله به یکسان بدان متعهد نیستند. بیشتر قبایل هم عضو اصلی و هم عضو پیرامونی دارند»

۹- درباره مسئله تابعیت قیجاچقاها از قبیله جلایر نک: همان. ص ۴۳

۱۰- همان. صص ۳۹ و ۴۰

۱۱- در این باره نک: رشیدالدین فضل الله همدانی: جامع التواریخ، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، چاپ اول، تهران، نشر الیرز، ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۲۱۲ - ۶۵

۱۲- همان جا. ص ۱۰۸

۱۳- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همیلی، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸. صص ۲ - ۳۱

۱۴- یزدی، شرفالدین علی: ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۲

۱۵- همان. ص ۳۳

۱۶- رشیدالدین، همان. ج ۱، صص ۲۵ - ۱۲۴

۱۷- همان، صص ۵۹۲ و ۶۰۴ و ۶۱۲

۱۸- همان، صص ۱۵ - ۶۱۴

۱۹- همان، ص ۶۰۷

۲۰- یزدی، ج ۱، صص ۲۱ - ۲۱

۲۱- همان، ص ۳۱

۲۲- کاشانی، ص ۵۶

۲۳- همان، ص ۵۷

۲۴- کاشغری، محمودبن حسین بن محمد: دیوان لغات الترک، ترجمه و تنظیم محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵. صص ۸۸ - ۲۸۷

۲۵- همان، ص ۲۸۷

۲۶- همان، ص ۲۸۷

۲۷- رشیدالدین، ج ۱، صص ۸۷ - ۲۸۶

۲۸- همان، ص ۴۲۲

۲۹- شامی، نظامالدین: ظفرنامه، به کوشش پناهی از نسخه فیلکس تاور، چاپ اول، تهران، انتشارات بامداد، ۱۳۶۳. ص ۱۱۰

۳۰- یزدی، همان، ج ۱، ص ۲۹

۳۱- همان، ص ۳۲

۳۲- هروی، سیف بن محمد بن یعقوب: تاریخ نامه هراة، تصحیح محمد زبیرالصدیقی، کلکه، بیست مشن کلکه، ۱۹۴۳ م. ص ۱۷۴

۳۳- رشیدالدین، همان، ج ۱، صص ۳۹ - ۷۳۸

۳۴- همان، صص ۶۰۷ - ۶۰۶

۳۵- ابن عربشاه: عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۸

۳۶- همان، ص ۸ ابن عربشاه در این باره می نویسد «ایشان از بزرگان اقوام و قبایل بودند و مردم از هر تیره و طایفه اراده آنانرا پیروی می نمودند»

۳۷- معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوین، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶. ص ۲۰۸

۳۸- همان، ص ۲۰۶

۳۹- همان، ص ۲۰۸

۴۰- منز، صص ۲۱۱ - ۲۰۹

۴۱- همان، ص ۲۱۱

# برآمدن و فرمانروایی تیمور

## کنکاش در مبادی یک امپراتوری

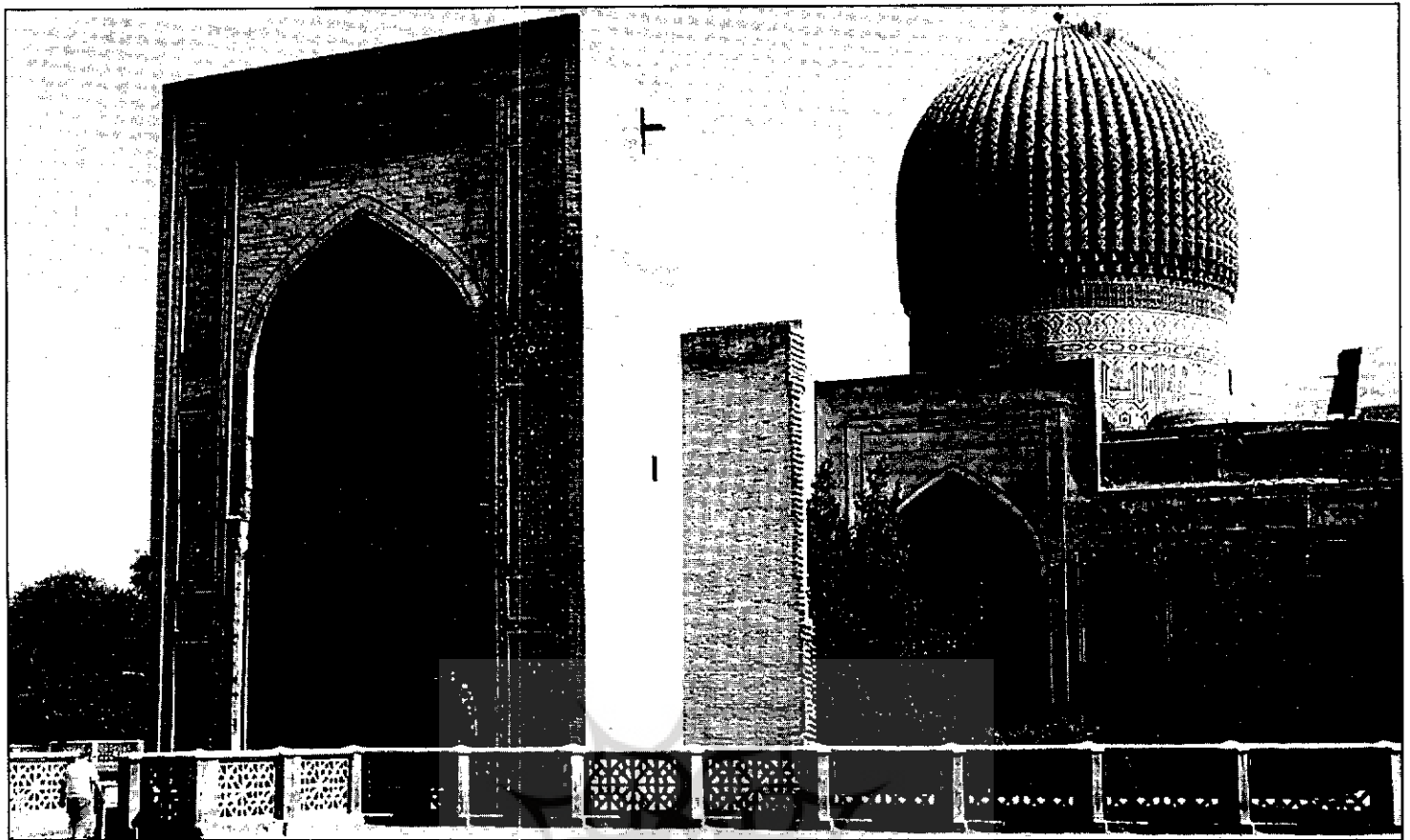
● دکتر عبدالرسول خیراندیش  
هیأت علمی دانشگاه شیراز

هر چند عصر تیموریان یکی از اعصار درخشان تاریخ نگاری ایرانی محسوب می شود و مورخان آن عصر منابع متعددی درباره تیمور و جانشینانش فراهم آورده اند، اما همواره تاریخ نویسی برای دوره تیموریان پر اشکال و با مشکل مواجه بوده است. زیرا پیچیدگی های موجود در شخصیت تیمور و وقایعی که منسوب بدوست و نیز کثرت وقایعی که بظاهر مکرر می نمایند و در آنها جنگ و جدال غلبه اساسی دارد، کار تاریخ نویسی این دوره را یکسره به سوی وقایع نگاری آن هم به صورت توصیفی سوق می دهد و امکان مفهوم پردازی و ادراک معانی کلی را بسیار مشکل و حتی غیرممکن می سازد. در واقع تاریخ نگاری درباره تیموریان یا به صورت توصیف هایی به شیوه اطناب ممل درآمده و یا به شکل تذکری های برسایق ایچار مختل جلوه گر شده است. بدین لحاظ در تاریخ نگاری ایرانی در مجموعه ای از افراطها و تفریطها درباره شخصیت تیمور و سنگینی سایه او بر تمامی رخدادهای اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری امکان گذری به آن سوی ظواهر وقایع وجود نداشته و در غوغای پرشتاب جنگ های مکرر و لشکرکشی های متعدد فرصت تأمل در باب باطن این رخدادهای و استخراج روندی معنادار از آنچه که در آن روزگار رخ داده ممکن نمی شده است.

لذا منابع تاریخ نگاری تیموری همواره برای ما مشحون از انبوه رویدادهایی بوده است که جز تحقیر و تحسر برای خواننده حاصلی نداشته و گویی صدای یکدست و یکتواخت و بدور از هر زیر و بم و فراز فرودی است که جز ملالت را به دنبال نمی آورد. اما انتشار کتاب برآمدن و فرمانروایی تیمور نوشته خانم بقاتریس منز، استاد تاریخ دانشگاه تافت ایالات متحده را می توان تحولی در این عرصه دانست.



● برآمدن و فرمانروایی تیمور (تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده های هشتم و نهم هجری)  
● تألیف: بقاتریس فوریز منز  
● ترجمه: منصور صفت گل  
● ناشر: رسا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷



سمرقند - مقبره امیر تیمور

نویسنده در این اثر کوشیده است از ورای رویدادهایی که کثرت آنها به ظاهر تکرار و توالی یک پدیده به شمار می‌آیند، به ارائه تاریخی تحلیلی و مبتنی بر ادراک مفاهیم اساسی توفیق یابد. لذا این اثر با گذر از وقایع نگاری صرف و قدم نهادن در راهی که امکان طبقه‌بندی اطلاعات و استنتاج صور کلی آنها را فراهم می‌آورد، درهای جدیدی از تحقیقات تیموری را گشوده است. برای نخستین بار خواننده ایرانی بجای وقایع متعدد و عاری از معنی و مفهوم عصر تیموریان با پردازش جدیدی از اخبار روبرو می‌شود و طی آن بجای آنکه بی‌اختیار با امواج خروشان رخدادهای روزگار تیمور همراه شود، فرصت آن را می‌یابد که با برکشیدن از سطح وقایع به نظارهای از بالا بدانها بپردازد و جایگاه کلی آن عصر را در تاریخ ایران دریابد. کوششی که خانم منز در این راستا به خرج داده در تمامی این اثر هویدا تیموری را با نقل مواردی از آن عرضه می‌دارد و سپس به ارزیابی این تحول خواهد پرداخت. اما پیش از آن متذکر می‌گردد که چگونگی تحول امپراتوری مغول به یک امپراتوری ترک همواره از ابهامات تاریخ قرون ۱۴ و ۱۵ م. مشرق زمین بوده است. چنانکه برتولد اشپولر مورخ مغول‌شناس معروف آلمانی در یکی از آثار خویش با عنوان *Mongols in History* چگونگی استحاله جامعه مغولی در جامعه ترک را از ابهامات تاریخ مغولان و در نتیجه تیموریان دانسته است. هر چند این تحول در قرون هشتم و نهم تاریخ ایران محسوس است اما منابع مهم آن دوره مانند *ظفرنامه شاه* و *ظفرنامه پردی*، مطلع سعدین و مانند آنها اطلاعات صریح و مشخصی ارائه

نویسنده در این اثر کوشیده است از ورای رویدادهایی که کثرت آنها به ظاهر تکرار و توالی یک پدیده به شمار می‌آیند، به ارائه تاریخی تحلیلی و مبتنی بر ادراک مفاهیم اساسی توفیق یابد. لذا این اثر با گذر از وقایع نگاری صرف و قدم نهادن در راهی که امکان طبقه‌بندی اطلاعات و استنتاج صور کلی آنها را فراهم می‌آورد، درهای جدیدی از تحقیقات تیموری را گشوده است. برای نخستین بار خواننده ایرانی بجای وقایع متعدد و عاری از معنی و مفهوم عصر تیموریان با پردازش جدیدی از اخبار روبرو می‌شود و طی آن بجای آنکه بی‌اختیار با امواج خروشان رخدادهای روزگار تیمور همراه شود، فرصت آن را می‌یابد که با برکشیدن از سطح وقایع به نظارهای از بالا بدانها بپردازد و جایگاه کلی آن عصر را در تاریخ ایران دریابد. کوششی که خانم منز در این راستا به خرج داده در تمامی این اثر هویدا تیموری را با نقل مواردی از آن عرضه می‌دارد و سپس به ارزیابی این تحول خواهد پرداخت. اما پیش از آن متذکر می‌گردد که چگونگی تحول امپراتوری مغول به یک امپراتوری ترک همواره از ابهامات تاریخ قرون ۱۴ و ۱۵ م. مشرق زمین بوده است. چنانکه برتولد اشپولر مورخ مغول‌شناس معروف آلمانی در یکی از آثار خویش با عنوان *Mongols in History* چگونگی استحاله جامعه مغولی در جامعه ترک را از ابهامات تاریخ مغولان و در نتیجه تیموریان دانسته است. هر چند این تحول در قرون هشتم و نهم تاریخ ایران محسوس است اما منابع مهم آن دوره مانند *ظفرنامه شاه* و *ظفرنامه پردی*، مطلع سعدین و مانند آنها اطلاعات صریح و مشخصی ارائه

برگرفت تعارض میان سنت اسلامی با رسوم مغولی یا جدال میان عناصر قبایل با جوامع شهری در آسیای میانه تعبیر شده است. به هر روی خانم دکتر منز در اثر خویش ویژگی‌های اساسی این دوره تحول و گذار را چنین برشمرده‌اند. جهت اطلاع خوانندگان عزیز گزیده‌ای از نظریه ایشان در خصوص نخستین مراحل و سالهای تکوین قدرت تیمور را نقل می‌کنیم اما بدون است و ترجمه خوب جناب آقای دکتر صفت گل نیز این امکان را به خواننده فارسی زبان داده است تا به آسانی ویژگی‌های این اثر را دریابد و از آن بهره گیرد. از جمله مباحثی که بخش اعظم مطالب کتاب برآمدن و فرمانروایی تیمور را به خود اختصاص داده مبادی دولت تیمور و به خصوص جست و جوی ریشه‌های آن در امپراتوری مغول است. تا پیش از این معمولاً مورخان با بحث درباره نسب نامہ تیمور سعی در بیان چگونگی رابطه تیمور با مغولان چنگیزخانی داشتند اما در اثر خانم منز تلاش شده است تا این رابطه در معنایی بالاتر و بر اساس کنکاشهایی در مناسبات اجتماعی و سیاسی آن عصر که همانا جامعه ترک و مغولی به جای مانده از میراث دوران فرمانروایی خاندان چنگیزخان است بپردازد. او در بیان جامعه‌ای که از چنگیزخان به یادگار ماند و اساس دولت تیموری را تشکیل داد به جست و جوی روندی پرداخته که گویای تحولات اجتماعی آسیای میانه در عصر جغتائیان است. این تحولات در جامعه‌ای صورت می‌گرفت که خانم منز آن را جامعه ترکی - مغولی موسوم ساخته و به طور مکرر نیز بدان تأکید کرده است. او خود در توصیف این جامعه و

نمی‌نمایند. در *ظفرنامه* یزدی به وضوح می‌توان تلاش تیمور برای تمایز و تفکیک خویش از مغولان را شاهد بود. چنانکه همواره تیمور در سمت و سوی ایران زمین و وابستگان به جغتائیان شرقی که تیمور روزگار درازی را به جدال با آنان گذراند به مغول تعبیر شده‌اند، نیز این جدال طولانی که از ابتدا تا انتهای دولت تیمور را در

شرایط فرهنگی آن می‌نویسد: «... زبان این فرهنگ تازی ترکی، دین آن اسلام و مشروعیت سیاسی آن مغولی بود.» (ص ۴)

از آنجا که این نوشته در نظر دارد جهت عطف توجه خوانندگان محترم به ارزش این اثر تحقیقی درباره چگونگی بنیانگذاری دولت تیموریان بپردازد لذا مباحث اولیه کتاب در خصوص تحول از جامعه مغولی به جامعه شک برای دریافت درست، دقیق و کامل نظریات ایشان لازم است به اصل این کتاب رجوع کرد:

اتحادیه قبایلی که تیمور بر بنیاد آن به قدرت رسید و نیز جهانی که او تسخیر کرد، دستاوردهای امپراتوری مغولی بودند و تاریخ مغول و سنتها، اهداف، روشها و اندیشه او را معین کردند...

... هنگامی که فرمانروایان مغولی خویشتن را با الزامات نواحی پراکنده‌ای که بر آنان فرمان می‌راندند، هماهنگ کردند، میراث صحراگردی خویش را ترک نمودند و فرهنگ تازه‌ای آفریدند که آمیزه‌ای از رویه‌های صحراگردی و عناصر نیرومندی از میراث رعایایشان به شمار می‌رفت. فرهنگی که در برگرفته صحراگردان ترک صحرای غربی و یکجانشینان نواحی کشاورزی بود. زبان این فرهنگ تازه، ترکی، دین آن اسلام و مشروعیت سیاسی آن مغولی بود. سنت ترکی - مغولی در سراسر قلمرو غربی تحت سلطه مغولان از آسیای مرکزی تا روسیه مسلط گشت...

... امپراتوری مغول پس از تجزیه بی‌درنگ برنیفتاد. خان‌نشینهای مغول روش افزایش متصرفات خویش و بهبود نظارت و بهره‌جویی از نواحی تحت تصرف خود را پی گرفتند. جانشینان چنگیزخان در این دوران در بیشتر جلگه اوراسیا قدرت را در انحصار خود داشتند و سنتهای سیاسی و لشکری خویش را بر ساکنان قلمرو خود تحمیل می‌کردند بنابراین از هم پاشیدگی سیاسی امپراتوری، یکپارچگی فرهنگی آنان را از بین نبرد. علیرغم دشمنی میان خان‌نشینهای مغول، قلمروهای متفاوت امپراتوری تجربه‌ای مشترک را ادامه دادند و الوه‌های موجود در این امپراتوری خود را با شرایط محلی و جمعیتی که بر آن فرمان می‌راندند، هماهنگ ساختند. بسیاری از پژوهشگران این روند را پایان تجربه مشترک مغولان برشمرده‌اند، اما نگاهی ژرفتر بدان، همانندیهای نیرومندی در فرآیند سازگاری با نواحی مختلف را نشان می‌دهد. تغییرات این دوره در نواحی مختلف همزمان چهره نمود و شکلی بسیار همانند داشت.

طبقه حاکمه مغول با تطبیق حکومت خود با شیوه زندگی یکجانشین، سنتهای خویش را حفظ کرد و عناصری از فرهنگ بیگانه را که با سنتهای مغولی همانندی داشت، بدان افزود. این فرآیند نشانگر ایجاد میراثی تازه بود که اغلب میراث ترکی مغولی نامیده می‌شود. میراثی که دو فرهنگ بزرگ کوچروان را در هم آمیخت. آغاز عصر ترکی - مغولی را می‌توان تقریباً از آغازین سالهای سده چهاردهم دانست. در این عصر فرمانروایان مغول شروع به تماس مستقیم با رعایای یکجانشین خود کردند. در عین حال این رعایا نیز کم‌کم پاره‌ای از سنت‌های ترکی - مغولی سروران خویش را

◀ پیچیدگی‌های موجود در شخصیت تیمور و وقایعی که منسوب بدوست و نیز کثرت وقایعی که به ظاهر مکرر می‌نمایند و در آنها جنگ و جدال غلبه اساسی دارد، کار تاریخ‌نویسی این دوره را یکسره به سوی وقایع نگاری، آنهم به صورت توصیفی سوق می‌دهد و امکان مفهوم‌پردازی و ادراک معانی کلی را بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می‌سازد

◀ از جمله مباحثی که بخش اعظم مطالب کتاب «برآمدن و فرمانروایی تیمور» را به خود اختصاص داده، مبادی دولت تیمور و به خصوص جستجوی ریشه‌های آن در امپراتوری مغول است

پذیرفتند.

نخستین تغییری که به تشکیل سنت ترکی - مغولی انجامید، تغییر رسمی کیش مغولان از شمنی‌گری به کیش‌های رعایای جدیدشان بود. نخستین تغییر رسمی دین مغولان، گرویدن به کیش بودا بود. در سال ۱۲۵۲/۶۵۱ قویلای خان پیوند تنگاتنگی با یازگ - پالامای تبتی یافت و هنگامی که در سال ۱۲۶۰/۶۵۹ لقب خان بزرگ را برگزید، اعتبار و قدرتی فراوان به معابد بودایی بخشید. این تغییر کیش، رسمی و سیاسی بود و احتمالاً محدود به اعضای خاندان سلطنتی می‌شد که پیش گرفتن این روش را سودمند یافته بودند. نهاد دولتی اسلام در خان‌نشین‌های مغولستان غربی سالهایی پس از آن و در پایان این سده چهره نمود و دستاوردهای دراز دامنی داشت. غازان خان در سال ۱۲۹۵/۶۹۵ اسلام آورد و دستور انهدام کلیساها، کنیسه‌ها و معبدهای بودایی ساخته شده به فرمان نیاکان کافرش را داد. چندی بعد ازبک خان، فرمانروای اردوی زریین (۴۲-۴۱/۷۱۲-۱۳۱۲) و سپس ترمشیرین خان در خان‌نشین جغتای در بخش غربی، به روزگار فرمانروایی (۷۳۵-۷۳۷/۷۳۴-۱۳۲۶) و یک نسل بعد در بخش خاوری در فرمانروایی خان تغلق تیمور (۷۶۵-۶۳/۷۴۸-۱۳۴۷) تکاپوهای او را پی گرفتند.

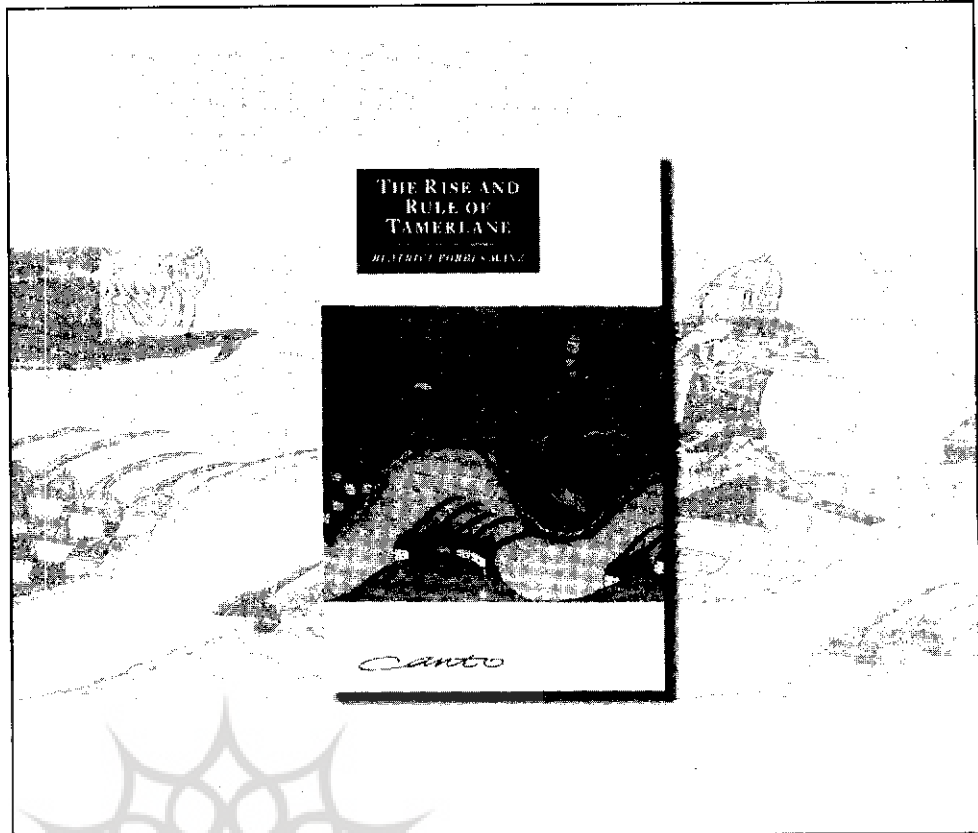
رویداد دیگری که در همین زمان در بخش غربی امپراتوری مغولان چهره نمود، جایگزینی آرام آرام زبان ترکی به جای مغولی به عنوان زبان گفتاری طبقه حاکمه بود.

بر خلاف اسلام آوردن رسمی مغولان که رویدادی در ملاء عام و سیاسی بود، نشان دادن ردپا و تاریخ دقیق پذیرش زبان ترکی از سوی آنان دشوار است و پژوهشگران در این باره هم‌سخن نیستند. به ویژه ارزیابی مدارک نوشتاری کار دشواری است، زیرا زبان مغولی نفوذ خویش را چندین قرن به عنوان زبان خانان بزرگ حفظ کرد و کاتبان مغولی مدتی دراز پس از آن که احتمالاً زبان مغولی به مرحله زبان گفتاری مشترک رسید، همچنان در منصب صدارت عظمی باقی ماندند. در اردوی زرین که بیشتر ساکنان نواحی تسخیر شده، ترکان بودند، پذیرش زبان ترکی آشکارا از آغازین سالهای چیرگی مغولان آغاز شد. بر بنیاد شواهد موجود در سالهای پایانی سده سیزدهم میلادی، فرمانروایان اردوی زرین زبان ترکی می‌دانستند و آن را به کار می‌بردند و در آغازین سالهای سده چهاردهم، القاب ترکی به جای القاب مغولی به کار می‌رفت، اما زبان رسمی حکومت هنوز مغولی بود. در این دوران فرمانروایان مغول در چندین خان نشین دیگر به ترکی سخن می‌گفتند. جهانگردان و پژوهشگرانی که آنان را دیده‌اند، گفته‌هایشان را به ترکی ثبت کرده‌اند.

در سده چهاردهم میلادی طبقه حاکمه در سراسر امپراتوری مغول شروع به همانند کردن خویش با ساکنان سرزمینهای تسخیر شده نمودند. آنان دین رعایای یکجانشین و زبان رعایای صحراگرد خویش را پذیرفتند. اما در عرصه فرمانروایی، نفوذ زبان مغولی همچنان ادامه یافت و نظام چنگیزیان نفوذ قاطع خویش را حفظ کرد.

زبان نوشتاری در فرمانروایی چنگیزخان گسترش یافت و مناصبی که او بنیاد نهاده بود، در سراسر قلمرو حکومتی مغولان همچنان فعال بودند. القاب ترکی - مغولی چون بیگ، بهادر، نویان و اصطلاحاتی لشکری و اداری مانند تومان، قشون و مناصبی چون داروغه و یاروغچی در سراسر امپراتوری مغول به کار می‌رفت. یاسا، قانون مغولان نیز علیرغم پذیرش ادیان رعایای یکجانشین همراه با دیگر سنتهای حقوقی، معمول بود. ... دیگر اصلاحاتی که در این عهد به اجرا درآمد، اهمیت فزاینده سنت مغولی را نشان داد. سامان بخشی به اداره قلمرو تحت سلطه از سوی کیگ و ازبک‌خان بنا بر الگوهای صحراگردی طراحی شده بود. کیگ و تومانهای قلمروهای جغتایان را دوباره سازمان و نظام بخشید. این تومانها در اصل واحدهای لشکری و اداری مبتنی بر نظام دهدهی صحراگردی بودند. ازبک‌خان حکومت‌های منطقه‌ای موروثی را با حفظ مناصب دیوانسالاری اسلامی و ترکی - مغولی، در سراسر اردوی زرین، گسترش داد.

... خوانین دولتهای جانشین مغولی، ضمن این که حکومتهای خویش را به منظور بهبود اداره رعایای تابع خود، دوباره تحت قاعده در آوردند، بسیاری از الگوهای مشابه در قلمرو مختلف خویش را به کار بردند. مغولان خویشتن را با فرهنگ‌های مناطقی که بر آنها فرمان می‌راندند، هماهنگ ساختند. آنان به ادیان رایج در این مناطق گرویدند و در زمینه فرمانروایی بر یکجانشینان مهارت یافتند. آنان با بسیاری از رعایای صحراگرد



منافعی در سرزمینهای پیرامونی خویش داشتند. به ویژه آنان در خراسان فعال بودند و پیوند تنگاتنگ خویش را با خوارزم و خانهای کوچی در مرز شمالی قلمرو خویش حفظ کردند.

... بدین ترتیب دنیای عصر تیمور، دنیایی بود که نیروی صحراگردی در آن فوق‌العاده مهم باقی ماند. ضمن این که قدرت چنگیزیان رو به انحطاط می‌رفت، سنتهای مغولی سرچشمه نیرومند مشروعیت باقی ماند و در عین حال یکجانشینانی که پیشتر رعایای خانهای مغول به شمار می‌رفتند، آرام‌آرام بخشی از استقلال پیشین خود را به دست آوردند. در این دوران صحراگردان و یکجانشینان پیوند نزدیکی داشتند و بیشتر از هر زمان دیگری، با هم بودند. هر یک از آنان بخشی از سنتهای دیگری را پذیرفته و در عین حال با نیرومندی تمام عرصه‌ها و ویژگیهای متمایز را حفظ کرده بودند.

تیمور در سال ۱۳۷۰/۷۷۱ با نیرویی کوبنده به چنین دنیایی پرتاب شد. او نخست با سودای رهبری قبیله‌اش، پس از آن برای چیرگی بر الوس جغتای و سپس برای حفظ موقعیت متزلزل رهبری‌اش و سرانجام برای تسخیر بخش اعظم جهان شناخته شده آن روزگار با هدف یگانه هولناکی در پی به چنگ آوردن قدرت بود. عصر تیمور از بسیاری جهات همانند با عصر فاتحان صحراگرد پیش از او بود. او از دل اتحادیه‌ای از قبایل سرکش برآمد که وفاداری آنها را تنها می‌توانست به یاری یک رشته فتوحات به دست آورد و نگاهدارد. تحرک و مهارتهای جنگی آنان نیز امکان فتوحات او را فراهم می‌آورد. تیمور نیز مانند بسیاری از رهبران قبیله‌ای، نظمی اداری با ساختاری عالی بنا نهاد و بیشتر امارتی شخصی بر هواخواهانش و گونه‌های سروری نسبتاً بدون یکپارچگی بر سرزمینهای یکجانشین داشت. او در پی نظارت و ایجاد ساختار در شهرهای بزرگ برای گردآوری و سازماندهی مالیاتها از طریق استفاده از دیوانسالارانی از یکجانشینان قلمرو خویش و به کارگیری سپاهیان از این سرزمینها برای لشکرکشیهای بیشتر بود. با چنین محدودیتهایی فرمانروایان محلی توانستند قدرت بگیرند. بنابراین بسیاری از رهبران مناطق یکجانشین برای حفظ قدرت خویش بر ضد تیمور بپا خاستند، اما این خیزشها آسیبی جدی به اقتدار تیمور وارد نداشت و او توانست به سادگی آنان را سرکوب کند. تیمور لشکر بزرگی داشت بنابراین هیچ مانعی برای تسخیر دوباره یک سرزمین و گردآوری دوباره باج به جای یک بار، در میان نبود.

این شیوه به چنگ آوردن و به کارگیری قدرت نیاز به تلاش بی‌گیر سیاسی و جنگی داشت. بنابراین تیمور و سپاهانش هرگز آرام نگرفتند. و سالخوردگی و ناتوانی فزاینده نمی‌توانست از رشد جاه طلبیهای او جلوگیری کند. هنگامی که او برای آخرین و خیال‌انگیزترین لشکرکشی خویش به قصد تسخیر چین حرکت کرد، چنان ناتوان بود که نمی‌توانست راه برود و به ناچار با تخت روان حمل می‌شد. با وجود این، او سپاهی بی‌شمار فراخواند و در زمستان به سوی شمال و تا شهر اترار پیش رفت، اما در این شهر در هفدهم یا هجدهم

امپراتوری مغول را به گونه‌ای گذرا در نوردید. در لشکرکشیهای او به سوریه، آناتولی و هند، حتی بر این سرزمینها، خاندانهای ترکی فرمان می‌راندند که با سنت کهن استپ پیوند داشتند.

قلمرو پیشین مغول، مجزاترین و متمایزترین بخش بود. در این منطقه اغلب مغولان سرزمینهای رعایای یکجانشین خود را ترک کردند. چین را خاندانی از ریشه یکجانشین یعنی خاندان مینگ اداره می‌کردند و در همین حال مغولان از نواحی استپی یورش می‌آوردند و با چینیان به همان شیوه‌های معمول داد و ستد می‌کردند. دیدگاه مغولان در مغولستان و زونگاری در شمال تیان شان، همچنان شرقی باقی مانده بود. بیشتر آنان بر کیش اولیه خود باقی ماندند و زبان مغولی خویش را حفظ کردند. این منطقه کاملاً از بخش‌های اسلامی و ترکی - مغولی اوراسیا جدا نبود. سلسله مینگ چشم‌انداز گسترده جهانی داشت و دلبسته تجاوز به نواحی غربی قلمرو خویش بود. خاندان مینگ پیوندهای سیاسی خویش را با قلمرو جغتایی حفظ کرد و بر جاده ابریشم از طریق حوضه رودخانه تاریخ، چشم داشت. این منطقه به طور رسمی تحت فرمانروایی جغتائیان بود اما منافع فراوانی برای مغولان اویرات در زونگاری در شمال رشته کوه تیان شان داشت.

جغتائیان پس از آن به دو شاخه خاوری و باختری تقسیم شده بودند. خانهای قلمرو شرقی جغتائیان منافعی در ناحیه غربی داشتند و آماده بودند تا هنگامی که ستیزه آنان با رهبران قبیله‌های سرکش به ایشان اجازه می‌داد تا فراغت و نیروی جنگی داشته باشند، در امور سیاسی آنان مداخله کنند. الوس جغتای یا فرمانروایان بخش غربی به مرکزیت ماوراءالنهر نیز

خویش پیوند ازدواج برقرار ساختند و زبان گفتاری آنها را پذیرفتند. مغولان برای انجام چنین کاری میراث مغولی خویش را از دست ندادند، بلکه سنتی ترکی - مغولی را جایگزین آن کردند که عناصری از فرهنگ مردمی که بر آنها فرمان می‌راندند، در بر می‌گرفت و با نیازهای جامعه‌ای مستکمال و پیشرفته که صحراگردان و یکجانشینان همراه هم در آن می‌زیستند هماهنگ بود. این فرهنگ تازه سراسر سرزمینهای غربی امپراتوری پیشین مغول، از ترکستان شرقی تا مجارستان را تحت تأثیر قرار داد.

هنگامی که تیمور در سال ۱۳۶۰/۷۶۱، تکاپوهای خویش را آغاز کرد، خان‌نشینهای مغول تجزیه شده بودند و سرزمینهای ایران، ماوراءالنهر و نیز پس از سال ۱۳۶۸/۷۶۹، چین، دیگر زیر فرمان جانشینان چنگیزخان نبود. امپراتوری مغول این چنین پایان یافت. تنها در سرزمینهای استپی شمالی، خانهای چنگیزی برای نظارت بر قلمروهای کوچک شده، با همدیگر رقابت می‌کردند.

... چیرگی صد و پنجاه ساله رویه مغولی و ترکی - مغولی تفاوت‌های میان فرمانروایان صحراگرد و رعایای یکجانشین را کم‌رنگ و فاصله میان نواحی استپی و یکجانشینی را کم کرد. گرچه آنان از نظر منس و خودآگاهی جدا ماندند اما در پیوند تنگاتنگی با هم به سر می‌بردند و در تجربه‌ای مشترک سهیم بودند و دقیقاً از تکاپوهای یکدیگر آگاهی داشتند. امپراتوری مغول در پشت سرخویش جهانی ترک برداشته اما واحد را برجای گذاشت. تیمور در چنین فضایی ساخته و پرداخته شد و در پی تسخیر آن برآمد. او علیرغم لشکرکشیهای بسیار گسترده‌اش، قلمرو فراسوی

تیمور گرچه در تکاپوهای پیگیر جنگی اش همانند صحراگردان پیش از خود بود، اما بسیاری از کامیابها و محدودیت‌های ناشی از عصری بود که در آن می‌زیست. چنگیز خان میراث اولیه صحراگردی و شیوه تطابق با یکجانشینان به ویژه سنت‌های چینیان را به کار گرفت تیمور نیز مانند او از سنت ترکی - مغولی برای مقاصد خود استفاده کرد. سرعت و گسترش بی‌سابقه فتوحات او بیشتر مدیون بقایای امپراتوری مغول بود که زمینه ساختارهای سیاسی و نظریه حکومت را برای وی آماده ساخته بود. در عین حال وجهه یگانه و همیشگی خاندان چنگیزی دشواری تازه‌ای پیش روی اقتدار سلطنتی او ایجاد کرد.

با توجه به بهره‌برداری تیمور از اندیشه مغولی فرمانروایی می‌توان فرصتها و تنگنایی را که سنت ترکی - مغولی برای او ایجاد کرد، آشکارا دید. تیمور از یک سو توانست به سنت‌های حکومت فراگیر و اسطوره‌ای آشنای در پیوند با بنیانگذاران سلسله‌ای چنگ زند. از سوی دیگر دستاوردهای چنگیزیان به فرمانروایی او وجهه‌ای یگانه داد. بنا بر سنت‌های امپراتوری مغول که در سراسر قلمرو تحت سلطه تیمور پذیرفته شده بود، فقط شخصی از تبار چنگیز خان می‌توانست لقب خان را برگزیند و به شهریار برسد. بنابراین تیمور برای مشروعیت فرمانروایی خویش با این دشواری رویارو بود که ریشه در خاندان سلطنتی نداشت. تیمور علیرغم داشتن قلمرو گسترده و حکومتی خودکامانه، از سر احتیاط با این تنگنا برخورد کرد. بنابراین از لقب فروتنانه امیر استفاده کرد که پاره‌ای اوقات آن را با صفاتی چون بزرگ یا کلان مزین می‌ساخت. تیمور این زیرکی را داشت که ادعاهای رسمی خویش را برای مردم بیرون از پهنه اقتدار خویش مطرح کند.

تیمور برای استواری جایگاهش، خود را پشتیبان چنگیزیان وانمود ساخت. او یک خان دست‌نشانده منصوب کرد و ادعا نمود که به نمایندگی از سوی او حکومت می‌کند. از این گذشته، او با شاهزاده‌ای از تبار چنگیز ازدواج کرد و بنابراین به گورکان یا داماد ملقب شد.

ایجاد مشروعیت از راه پیوند با چنگیزیان برای تصدیق فرمانروای تیمور طی زندگانی او به ویژه در میان صحراگردانی که پشتیبانی آنان برای تیمور بسیار اهمیت داشت، بسنده بود. عیب این روند این بود که تیمور را به یک مقام درجه دوم تنزل می‌داد و برای او و خانواده‌اش وجهه و نفوذی ایجاد نمی‌کرد تا آنان را از مقام احیاگران امپراتوری چنگیزی به مرتبه پایه‌گذاران سلسله‌ای جدید برکشد. همچنین مانع از آن می‌شد تا آنان مدعی کسب قدرت بر بنیاد شایستگی‌های خود باشند.

با این حال بایستی توجه داشت که در بررسی خانم منز جامعه ترکی - مغولی به نحوی ظرفیت مبدل به جامعه مغولی - اسلامی یا ترکی اسلامی شده است. تحول ظریفی که پیش از آن در تروکات تیموری نیز

تبلور یافته است. اما این خود مسئله‌ای بسیار پیچیده است زیرا موفقیت شریعت یا طریقت اسلامی در امپراتوری تیمور بسیار پیچیده و غامض به نظر می‌آید. مثلاً در نامه‌ای که شاهرخ (حکومت ۸۵۰-۸۰۷ ه. ق) به دای‌منگ فرمانروای چین نوشته بر اسلام و مسلمانی و اجرای شریعت اسلامی تأکید بسیار رفته است و قضاوتی که در خصوص دولت چنگیزخان و نوادگان او می‌نماید نیز از منظر مسلمانی است. شاهرخ که این نامه را در پاسخ نامه پادشاه چین نوشته متذکر می‌شود که دولت تیمور نیز سعی در اجرای شریعت داشته و یا سای چنگیزخان را منسوخ گردانیده است. متن قسمتی از نامه شاهرخ چنین است:

«بجانب دای‌منگ پادشاه از شاهرخ بهادر سلطان اسلام سلام مالاکلام می‌فرستد. چون خداوند تبارک و تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله آدم(ع) را بیافرید، بعضی از فرزندان او را پیغمبر و رسول گردانید و ایشان را بخلق فرستاد تا آدمیان را بحق دعوت کنند و باز بعضی از این پیغمبران را چون ابراهیم و موسی و داوود و عیسی و محمد علیهم الصلوة و السلام را کتاب داده و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا بشریعت ایشان عمل کنند و بر دین ایشان باشند و مجموع این رسولان مردم را بدین توحید و خداپرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماه و ستاره و شیطان و بت پرستیدن بازداشتند و هر کدام را از این رسولان شریعتی مخصوص بود اما همه در توحید خدای متفق بودند.

چون نوبت رسالت و پیغمبری برسول ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید شریعت‌های دیگر ممنوع گشت و او رسول و پیغمبر آخرالزمان شد و همه عالمیان و امیر و سلطان و وزع و غنی و فقیر و کبیر را بشریعت او عمل می‌باید کرد و ترک ملت و شریعت‌های گذشته می‌باید داد. اعتقاد بحق و درست این است و مسلمانی عبارت از این.

بیشتر از این به چندین سال چنگیزخان خروج کرد و بعضی فرزندان خود را به ولایتها و مملکتها فرستاد. جوچی خان را به حدود سرای و قرم و دشت قیجاق فرستاد و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبک و جانی خان دین اسلام قبول کردند و بر سر اسلام و مسلمانی بودند و بشریعت محمد رسول الله و آله عمل می‌کردند و دیگر از فرزندان چنگیزخان هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان به بلاد خراسان و عراق و نواحی آن سلطنت کرده پس از آن بعضی از فرزندان او حاکم آن ممالک بودند و به سعادت اسلام مشرف گشته به آخرت رفتند. چون پادشاه راست گوی غازان خان و اولجایتو سلطان و پادشاه سعید ابوسعید بهادر تا نوبت حکومت و فرمانروایی و سلطنت و کامرانی به پدر و مخدوم امیر تیمور گورکان طاب الله ثراه رسید. ایشان نیز در جمیع ممالک بشریعت محمد رسول الله(ص) عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هر چه تمامتر بود. اکنون که بلطف و فضل خدای تعالی آن ممالک از خراسان و ماوراءالنهر و عراق و آذربایجان و غیرها در قبضه تصرف آمد و در تمامی ممالک حکم به موجب شریعت مطهره

نبویه می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر کرده و برغو و قواعد چنگیزخان مرتفع است چون یقین و تحقیق شد که خلاص و نجات در قیامت و دولت و سلطنت در دنیا سبب ایمان و عنایت حق تعالی است با رعیت بعدل و داد و انصاف زندگانی کردن واجبست.»<sup>۱</sup>

چنین تأکیدی بر نقش شریعت اسلام در بنیان امپراتوری تیموری در حالی است که تیمور خود در واپسین لحظات حیات و پس از آنکه حدود چهل سال را به تاخت و تاز در هند و قیجاق و آناطولی و خراسان و فارس و عراق و شام و آذربایجان و گرجستان... بسر آورده بود از کشتار مسلمانان اظهار ندامت می‌کرد. سیدعلی اکبر خطایی در این باره در خطای نامه چنین می‌نویسد: «و چون اجلس فرا رسید تحسیر کرده و گفته که ما همچون کافران خطای و ایغور و قلماف و تبت را گذاشته تیغ بر ممالک اسلام کشیدیم گویان درین حسرت جان داده.»<sup>۲</sup>

این اعتراف تیمور و آن ادعای شاهرخ که در دو زمان متفاوت ابراز شده پیش از آنکه بیانگر تحولی در امپراتوری تیموری باشد بازگوکننده سر در گمی عجیبی است که مسئله اسلامیت در تکوین این امپراتوری داشته است. اصولاً تیمور و دولتی که بنا نهاد خود پدیده شگفت‌انگیزی است. مواردی از تاریخ تیموریان چون نسب تیمور، نفس نظام قبایلی و مبادی نظری این دولت سخت مبهم و موجب سرگردانی است. به همین نحو نسبت این امپراتوری با دولتی که چنگیزخان به کمک مغولان بنا نهاد به طور کامل روشن نشده است. هر چند تیمور در دورانی از فرمانروایی خود سعی تمام در ارائه نسب نامه مبذول داشت که او و برلاس‌ها را به شجره‌نامه یوزنجرخانی که اساس نظام سیاسی جامعه مغول را تشکیل می‌داد پیوند دهد. این شجره‌نامه که بر سنگ قبر تیمور و نیز در کتب تاریخی ثبت و نقل شده است بدون شک از اهمیت سیاسی و تاریخی فراوان برخوردار بوده است چنانکه تا روزگار ما درباره آن بحث و گفت و گوی فراوان صورت گرفته است. لذا به نظر می‌آید که همچنان یکی از کلیدهای اساسی حل معضل تحول از جامعه مغولی به تیموری تحقیق در ابعاد و جوانب همین امر باشد. این سیر را می‌توان در نسخه خطی تاریخ جهانگیری (مقدمه ظفرنامه)، روضة الصفا، حبيب السیر، شجرة الاتراک... پی گرفت. خانم منز در مقدمه اثر خویش متذکر شده‌اند که اساس تألیف خویش را بر تحقق در معزالنسب نهاده‌اند که این خود حکایت از توجه دقیق ایشان می‌نماید. لذا بدون شک اثر تحقیقی برآمدن و فرمانروایی تیمور راهگشای بسیاری از تحقیقات بعدی درباره تاریخ تیموریان خواهد شد و روش جدیدی را در پرداختن به تاریخ این دوران عرضه خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نوایی، عبدالحسین: (اسناد و مکاتبات تاریخی، صص ۱۳۳-۱۳۴)
- ۲- (خطای نامه، شرح مشاهدات سیدعلی اکبر خطایی به تصحیح ایرج افشار، مرکز اسناد فرهنگی، آسیا تهران ۱۳۷۲، ص ۳۹)